

## فطرت از منظر امام خمینی (س)

منصوره ملکی<sup>۱</sup>

**چکیده:** مسأله فطرت از مسائل مهمی است که در ادوار مختلف تاریخ از سوی دانشمندان رشته‌های علوم مختلف مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. آنچه در این مقاله پیگیری می‌شود صرفاً بررسی این موضوع از منظر امام خمینی است. از کلمات ایشان استفاده می‌شود که حضرت امام برخلاف بعضی از بزرگان، که فطرت را شامل بعضی آگاهیه‌ها و گرایش‌ها می‌دانند، معتقد است فطریات همه از جنس گرایش‌ها و تمایلاتند و آن را عبارت از عشق به کمال مطلق و انزجار از نقص می‌داند. در دیدگاه امام این دو فطرت، فطرت مخموره غیر محجوبه‌اند که محکوم احکام طبیعت نشده‌اند، اما اگر مغلوب طبیعت شوند فطرت مخموره محجوبه نام می‌گیرند.

تمام فطریات در نظر ایشان همین تفسیر را دارد. فطرت به این معنا مبنای هدایت و مبدأ خیر و شر است. همچنین در این مقاله به ویژگی‌های امور فطری و بعضی از مهم‌ترین احکام فطرت اشاره شده است.

**کلیدواژه‌ها:** فطرت، فطرت اصلی، فطرت فرعی، فطرت مخموره محجوبه، عشق، کمال مطلق.

### مقدمه

مسأله فطرت همواره در طول تاریخ یکی از دغدغه‌های اصلی اندیشه ورزان و عالمان بوده است. دانشمندان رشته‌های علوم مختلف، هر یک از منظری به آن نگرسته و اختلافات عمیقی در مورد

---

۱. دانشجوی دکتری رشته فلسفه تطبیقی واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی.

e-mail: manmaleki@gmail.com

این مقاله در تاریخ ۱۳۸۶/۸/۹ دریافت و در تاریخ ۱۳۸۶/۱۰/۱۱ مورد تأیید قرار گرفت.

فطرت و احکام و شئون آن ارائه کرده و به اثبات و انکار آن پرداخته‌اند. حکما و فیلسوفان، جامعه‌شناسان، دانشمندان علم النفس و روانشناسی، عارفان و متألّهان بحثهای مبسوطی در این خصوص مطرح کرده‌اند. در سده‌های اخیر نیز این مسأله، هم در میان اندیشمندان مغرب زمین، اعم از موحدین و ملحدین، و هم در بین عالمان مشرق زمین، به طور خاص، مورد توجه قرار گرفته است. آنچه در این مختصر پی‌جویی می‌شود، بررسی مسأله فطرت از دیدگاه عارف کامل، حکیم متألّه، فقیه نامدار و یگانه دهر حضرت امام خمینی است که به بیان خود آن بزرگوار، بخشی از این مطالب را از محضر استاد عالیقدرشان، مرحوم آیت الله شاه‌آبادی، استفاده نموده‌اند و برخی نیز به ذهن مبارک خود ایشان رسیده است (امام خمینی ۱۳۷۱: ۱۸۱).

## معنای لغوی و اصطلاحی فطرت

### الف) معنای لغوی

«فطرت» بر وزن «فَعْلَة»، از ماده «فَطَرَ» مشتق شده و به معنای «شقّ و پاره کردن، شکافتن و آفرینش» است. وزن «فَعْلَة» در لسان عربی بر نوع و کیفیت خاصی دلالت می‌کند. بر این اساس، معنای فطرت یا نوع و کیفیت خاصی از شکافتن است یا نوع خاصی از آفرینش، اگر چه معنای دوم مشهورتر است. ابن اثیر در مورد لغت «فطرت» که در حدیث «کل مولود یولد علی الفطرة» وارد شده، می‌گوید: منظور این است که هر زاده شده‌ای بر نوع خاصی از سرشت و طبیعت آفریده شده که آمادگی پذیرش دین را دارد و اگر به حال خود رها شود همان را انتخاب می‌کند، مگر اینکه عوامل خارجی او را منحرف کنند. آن دسته از اهل لغت نیز که به بررسی لغات قرآن و روایات همّت گماشته‌اند، فطرت را به معنای کیفیت خاصی از آفرینش و خلقت معنی کرده‌اند. امام خمینی ضمن نقل هر دو معنای فطرت، به تناسب بین این دو معنی اشاره کرده و معتقدند شاید بتوان گفت فطرت به معنای خلقت از «فطر» به معنای پاره کردن و شکافتن اخذ شده است. ایشان وجه آن را اینگونه بیان می‌کنند:

زیرا که «خلقت» گویی پاره نمودن پردهٔ عدم و حجاب غیب است. و به همین معنی نیز «افطار» صائم است: گویی پاره نموده هیئت اتصالیه امساک را (امام خمینی ۱۳۷۱: ۱۷۹).

## ب ( معنای اصطلاحی فطرت

در اینجا، در پی بررسی تعریف فطرت از منظر اندیشمندان دانشهای گوناگون نیستیم. این در حالی است که می توان ادعا کرد همه آنها فی الجمله به نوعی بر این مطلب اتفاق نظر دارند که فطرت — که گاهی از آن تعبیر به سرشت آدمیان می شود — حالت و کیفیتی در آفرینش انسان است که منشأ بعضی شناختها و رفتارهاست. این معنا را، چه آنهایی که این سرشت را انکار می کنند و چه آنها که بر وجود آن پای می فشارند، پذیرفته اند. البته ممکن است در حدود و گستره، ویژگیها و احکام مربوط به آن اختلافاتی وجود داشته باشد. در نگاه دینی و مذهبی آنچه از بعضی از آیات و روایات وارده از ائمه معصومین — علیهم السلام — استفاده می شود این است که فطرت بر امور متعددی اطلاق می شود که ذیلاً به آنها اشاره می شود:

۱) توحید: در روایتی که از زراره نقل شده، امام<sup>(ع)</sup> در پاسخ به سؤالی در مورد آیه «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» (روم: ۳۰). فطرت را به معنای توحید تفسیر کرده اند (کلینی ۱۳۸۸ ج ۲: ۱۲).

۲) دین: در آیه ۳۰ سوره روم، فطرت به دین تفسیر شده است، چون در دنباله آیه «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي...» فرموده: «ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ».

۳) اسلام: در بعضی از روایات از جمله روایتی که از عبدالله بن سنان از امام صادق<sup>(ع)</sup> وارد شده، از فطرت به اسلام تعبیر شده است. وقتی از امام<sup>(ع)</sup> سؤال می شود: «ما تلك الفطرة؟» امام<sup>(ع)</sup> در پاسخ می فرماید: «هی الاسلام» (کلینی ۱۳۸۸ ج ۲: ۱۲).

۴) معرفت: در روایت دیگری که زراره از امام باقر<sup>(ع)</sup> نقل کرده، فطرت به معنای معرفت آمده است. آن گاه که امام<sup>(ع)</sup> با استناد به فرمایش پیامبر<sup>(ص)</sup> در مورد زاده شدن هر انسانی بر فطرت، آن را به معرفت تفسیر می کنند (کلینی ۱۳۸۸ ج ۲: ۱۲).

۵) ولایت: ابو بصیر از امام باقر<sup>(ع)</sup> نقل می کند که ایشان فطرتی را که در آیه «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» وارد شده است به ولایت تفسیر کرده اند (بحرانی ج ۳: ۲۶۲).

البته در چندین روایت نیز معنای فطرت را توحید و ولایت، هر دو، تفسیر کرده اند.

۶) فطرت در مقابل یهودیت و نصرانیت و مجوسیت: در روایت دیگری که از پیامبر گرامی اسلام<sup>(ص)</sup> نقل شده، فطرت در مقابل تهود و تنصّر و تمجّس آمده است (احسائی ۱۴۰۳ ج ۱: ۳۵). البته به نظر می رسد این سه دین و آیین در مقابل اسلام مطرح شده اند.

حضرت امام ضمن آنکه همه این امور را به عنوان فطریات می‌پذیرند، اما فطرت را به گونه‌ای دیگر تفسیر می‌کنند. ایشان در توجیه تفسیر فطرت به توحید دو احتمال ذکر کرده‌اند (امام خمینی ۱۳۷۱: ۱۸۰).

۱. اینکه تفسیر فطرت به توحید تفسیر یک چیز به اشرف اجزای آن است، اما مساوی آن نیست.

۲. اینکه این از قبیل بیان مصادق است، یعنی توحید که از مصادیق فطرت است. به نظر ایشان نوعاً تفاسیر وارده از اهل بیت - علیهم السلام - از این قبیل است که به مناسبت مقامات مختلف مصادیق مختلف آن را ذکر می‌کنند و کسی که به این روش آشنا نیست گمان می‌کند در فرمایشات ائمه - علیهم السلام - تعارض وجود دارد. آن گاه حضرت امام آیه‌ای را که در آن فطرت به دین تفسیر شده و روایاتی که فطرت را به معنای اسلام و معرفت تفسیر کرده‌اند به عنوان تأیید این احتمال ذکر می‌کنند (امام خمینی ۱۳۷۱: ۱۸۰).

با این بیان می‌توان ادعا کرد تفسیر فطرت به ولایت نیز از قبیل بیان مصادق است، چه اینکه همان طور که اشاره گردید در بعضی روایات توحید و ولایت با هم ذکر شده است.

البته در مورد ذکر معرفت به عنوان معنای فطرت نیز شاید این توجیه قابل تطبیق باشد، زیرا فطرت عبارت از معرفت و شناخت صرف نیست، بلکه شامل برخی تمایلات و گرایشها نیز می‌شود و شاید صرفاً عبارت از گرایش خاصی باشد. همین توجیه در مورد تفسیر فطرت به دین و اسلام هم قابل طرح است. چنانچه از بیان امام درباره تفسیر فطرت معلوم خواهد شد.

در دیدگاه امام فطرت عبارت از حالت و هیأت خاصی است که در ابتدای آفرینش، خداوند به همه انسانها و به نوعی همه موجودات اعطا کرده است. ایشان می‌فرماید:

بدان که مقصود از فطرت الله، که خدای تعالی مردم را بر آن مفسور فرموده، حالت و هیئتی است که خلق را بر آن قرار داده، که از لوازم وجود آنها و از چیزهایی است که در اصل خلقت خمیره آنها بر آن مخمر شده است (امام خمینی ۱۳۷۱: ۱۸۰).

اما این جمله به تنهایی گویای مطلب نیست، زیرا مشخص نمی‌شود که منظور از آن حالت و هیأت خاص که خلق بر آن مفسور شده، چیست؟ برای آنکه ظرافتهای بیان امام در مورد فطرت مشخص گردد، لازم است اشاره مختصری به دیدگاه مشهور در این باره داشته باشیم.

به طور کلی بسیاری از قائلین به فطرت می‌گویند: انسان هم در ناحیه دریافته‌ها و شناخته‌ها و هم در ناحیه تمایلات و خواسته‌ها یک سلسله معلومات فطری و تمایلات فطری دارد. به این معنی که بعضی از معلومات انسان غیر اکتسابی است، گرچه در گستره این معلومات اختلاف است. از نظر افلاطون، انسان همه معلوماتش را در عالم مُثُل تحصیل کرده و آنچه در این دنیا وجود دارد صرفاً تذکر همان معلومات است. اما فی الجمله می‌توان ادعا کرد که حداقل بعضی از معلومات (همانند علم و آگاهی به بدیهیات) غیر اکتسابی است. از طرفی انسان دارای گرایشهای خاصی است که او را از غیر ممتاز می‌کند. همانند گرایش به خیر و فضیلت و حقیقت و امثال آن. مرحوم علامه طباطبایی و شهید مطهری از جمله کسانی‌اند که به این دیدگاه پایبندند (مطهری ۱۳۸۲ ج ۳: ۴۷۴).

بر این اساس بعضی از فطریات از جنس آگاهی و علم، و برخی دیگر از جنس تمایلات و خواسته‌هاست. آنچه از مجموع مطالب حضرت امام استفاده می‌شود این است که فطریات همه از جنس گرایشها و تمایلات می‌باشند. حتی به نظر ایشان معارف حقه بر اساس نوعی گرایش تفسیر می‌شود که از آن به عشق به کمال مطلق تعبیر می‌کنند. به نظر ایشان علم به معنای آگاهی به مفاهیم و عناوین مورد عشق و علاقه فطرت نیست، حتی اگر این علم، علم به خداوند و شئون ذاتی و صفاتی و افعالی او باشد. آنچه مورد علاقه و عشق فطرت است معرفت به نحو مشاهده حضوریه است که آن هم به رفع حجابها حاصل می‌شود (امام خمینی ۱۳۸۰: ۲۶۴).

پس آن تمایل و گرایش اصلی که در نهاد همه انسانها قرار داده شده و آفرینش انسان بر آن استوار گشته بر مبنای نظر امام عبارت است از عشق به کمال مطلق و تنفر و انزجار از نقص. بدین ترتیب، می‌توان فطرت را در دیدگاه ایشان چنین معنی کرد: فطرت عبارت است از عشق به کمال مطلق و تنفر و انزجار از نقص که از ابتدای آفرینش در وجود انسانها قرار داده شده است. این معنا در بخشهای مختلف مورد اشاره قرار گرفته است.

بر این اساس انسان دارای دو فطرت بوده که یکی از آنها اصلی و دیگری تبعی است، و هر دو وسیله عروج انسان به سوی مقصد و هدف اصلی است. به نظر ایشان این دو فطرت اصل و اساس همه فطریاتی است که در انسان وجود دارد و سایر فطریات شاخه‌های این دو فطرت می‌باشند.

فطرت اصلی عبارت از عشق به کمال مطلق و خیر و سعادت مطلقه است که در همه افراد بشر از هر قوم و رنگ و نژاد و مذهب وجود دارد. فطرت تبعی یا فرعی عبارت از تنفر از نقص و انزجار از شر و شقاوت است که به تبع فطرت عشق به کمال، در انسان وجود دارد (امام خمینی ۱۳۸۰:

۷۶-۷۷). حضرت امام بر این دو فطرت، نام فطرت مخموره غیر محجوبه را اطلاق کرده و می‌فرماید: «این دو فطرت محکوم احکام طبیعت نشده و وجهه روحانیت و نورانیت آنها باقی است» (امام خمینی ۱۳۸۰: ۷۷).

ایشان تمام فطریات را بر اساس تفسیر فوق از فطرت استوار کرده و چنانچه بعداً خواهد آمد، توحید، نبوت و بسیاری دیگر از فطریات را در راستای توجه و عشق به کمال مطلق تبیین می‌کنند که به تبع آن تنفر و انزجار از نقص نیز مطرح می‌شود.

### فطرت مبنای هدایت

به نظر امام راحل، ارسال رسل و انزال کتب و تمامی دستورات الهی که برای هدایت انسانها واقع شده، همگی در راستای فطرت الهی انسان است و مقاصد احکام الهی بر طبق نقشه فطرت بنا شده است و همه دستورات الهی یا با واسطه یا بی واسطه به این دو مقصد رجوع می‌کنند. به تعبیر حضرت امام قلب که مرکز حقیقت فطرت است دو وجهه است: یکی وجهه به عالم غیب و روحانیت، دیگر وجهه به عالم شهادت و طبیعت. از آنجا که انسان در عالم طبیعت قرار گرفته و با رشد و نمو او در این عالم، احکام طبیعت بر او غلبه پیدا می‌کند، هر چه رشد و نمو انسان در این عالم بیشتر شود، سلطه قوای حیوانی بر او افزون می‌گردد، تا جایی که خود به تنهایی نمی‌تواند از این حجابها و ظلمتها خارج شود. بر این اساس خداوند به عنایت ازلی و رحمت واسعه خود، انبیاء عظام علیهم السلام را به همراه کتب آسمانی فرو فرستاده تا به فطرت داخلی انسانها کمک کنند و آنها را به کمال مطلق برسانند. لذا همه دستورات الهی و احکام شرایع در همین راستا تنظیم شده و دو هدف را تعقیب می‌کنند: یکی هدف اصلی و استقلال‌ی است که همانا توجه دادن فطرت به کمال مطلق که خداوند تبارک و تعالی و شئون ذاتی و صفاتی و افعالی اوست. بر این اساس مباحث مبدأ و معاد و ایمان به خدا و کتب آسمانی و انبیاء و ملائکه و بسیاری از مراتب سلوک نفسانی و هم چنین بسیاری از فروع احکام از قبیل مهمات نماز و حج بی واسطه یا با واسطه به این مقصد مرتبط است. هدف دوم که عرضی و تبعی است، توجه دادن فطرت به تنفر و انزجار از طبیعت و دنیا است که ام‌الامراض می‌باشد. لذا بسیاری از دعوتهای قرآنی و مواعظ الهی و نصایح انبیاء و اولیاء و بعضی از راههای سیرو سلوک و همچنین تعداد زیادی از فروع شریعت مثل؛ روزه و صدقه و ترک گناه و معصیت به این هدف بازگشت می‌کند (ر.ک به: امام خمینی ۱۳۸۰: ۷۸-۷۹).

همانگونه که اشاره شد این دو مقصد مطابق نقشه فطرت است و همه احکام در همه شرایع به فطرت مربوط است و در واقع می‌خواهد فطرت را از حجابهای ظلمانی طبیعت برهاند.

### فطرت مبدأ خیر و شر

به نظر امام فطرت هم مبدأ خیر است و هم مبدأ شر، و بلکه فطرت هم می‌تواند خود خیر باشد و هم قابلیت آن را دارد که خود شر باشد. منظور از این سخن آن است که اگر فطرت انسانی متوجه مقام اصلی خود باشد و به روحانیت و معنویت توجه داشته باشد و گرفتار حجاب ظلمت نگردد، در توجه به کمال مطلق دچار خطا و اشتباه نشود، و در نتیجه مبدأ همه خیرات و سعادات خواهد بود. بلکه به تعبیر امام نه تنها خیر است بلکه خیر است. این فطرت همان فطرت مخموره است. اما چنانچه فطرت از مقام اصلی خود غافل شود و محکوم احکام طبیعت شده و نورانیت خود را از دست دهد، حجابهای ظلمت او را احاطه کرده و در نتیجه در تشخیص کمال مطلق دچار اشتباه شده و به دنبال سلطنت و ثروت و امثال آن می‌رود. آن‌گاه این فطرت که فطرت محجوبه نامیده می‌شود مبدأ همه شرور و شقاوتها شده و بلکه بالاتر خود شر می‌شود (امام خمینی ۱۳۸۰: ۸۰).

بنابراین، در واقع انسان دارای دو نوع فطرت نیست یا اینگونه نیست که فطرت دارای دو بخش باشد که یک نوع آن مبدأ بدیها و نوع دیگرش مبدأ خوبیها باشد. فطرت انسانی همان عشق و علاقه به کمال مطلق و به تبع آن تنفر از نقص و کاستیهاست و این فطرت در همه افراد بشر از هر قوم و نژاد و مذهب وجود دارد. ولی اگر این فطرت گرفتار تاریکیهای دنیا و طبیعت نشده باشد، در کشف مصداق کمال مطلق و حق مطلق و قدرت مطلق و زیبایی مطلق و علم مطلق و حیات مطلق که همه از شعب کمال مطلقند، دچار اشتباه نخواهد شد. این همان فطرت مخموره غیر محجوبه است، ولی هرگاه همین فطرت محکوم سلطه قوای حیوانی شده و احکام طبیعی بر او غالب شود، در تشخیص مصداق کمال مطلق و شعبه‌های آن اشتباه خواهد کرد و این همان فطرت محجوبه است.

طبق این بیان حتی شرورترین افراد بشر بی‌آنکه خود بدانند، به دنبال کمال مطلق است. اگر کسی به دنبال سلطنت مطلقه بر جهان است به این دلیل است که او نیز جویای کمال مطلق است، اما چون در مصداق آن اشتباه کرده و فطرتش دچار حجاب ظلمت شده به چنین سرنوشت شومی گرفتار گشته است.

## ویژگیهای امور فطری

یکی از مسائل مهم، تشخیص فطریات و تمیز آن از امور غیر فطری است. امام خمینی این پرسش را که با چه ابزاری و از چه راهی می‌توان پی به فطری بودن امری برد، پاسخ داده‌اند. ایشان چهار ویژگی برای امور فطری ذکر می‌کنند. اگرچه ممکن است این چهار وجه به یک وجه رجوع کنند و در واقع تعابیر مختلف از یک حقیقت باشند، اما در عین حال می‌توان به اعتبار حیثیات مختلف، آنها را متفاوت دانست. این چهار ویژگی عبارتند از (امام خمینی ۱۳۷۱: ۱۸۱-۱۸۰):

۱. هیچ کس در آنها اختلاف ندارد. بدین معنی که همه انسانها فارغ از مذهب، نژاد، قوم، زبان و جنسیت و ... در مورد آنها اتفاق نظر دارند. حتی اختلاف در فهم، عادت و سلیقه و علم و جهل در آنها هیچ تأثیری ندارد.

۲. قابل تغییر نیست. یعنی از احکامی است که در همه ادوار و زمانها ثابت است و تحت هیچ شرایطی تغییر نمی‌کند. این خصیصه نیز از آیه شریفه «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي» (روم: ۳۰) استفاده می‌شود؛ زیرا به دنبال آن آمده است «لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ» (روم: ۳۰).

۳. نوع مردم از آن غافل می‌باشند. این ویژگی نیز از آیه شریفه استفاده شده، آنجا که می‌فرماید: «وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (سبأ: ۳۶). به تعبیر امام، این از امور اعجاب انگیز است که با آنکه همه مردم بر آن متفقدند و از آغاز خلقت تا آخر آن، هیچ کس در آن اختلاف ندارد، اما نوعاً مردم از آن غافلند و اساساً همان‌گونه که اشاره شد مقصد انبیا و دستورات الهی توجه دادن به این فطرت است.

۴. از همه احکام بدیهیه، بدیهی‌ترند. امام احکام فطری را در رتبه برتر از احکام عقلیه دانسته و می‌گویند:

در تمام احکام عقلیه حکمی که بدین مثابه باشد که احدی در آن خلاف نکند و نکرده باشد نداریم؛ و معلوم است چنین چیزی اوضح ضروریات و ابده بدیهیات است (امام خمینی ۱۳۷۱: ۱۸۱).

## اختصاص فطرت به انسان

اگر چه از بعضی از بیانات حضرت امام می‌توان این نتیجه را گرفت که فطرت فی الجمله در همه موجودات وجود دارد، چنانچه ایشان در یکی از آثار خویش ضمن اشاره به آیه «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي



فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا» می‌فرماید: «در این جا به فطرت انسانها بسنده کرده، اگر چه این خاصه خلقت است» (امام خمینی ۱۳۷۳: ۳۳). اما با توجه به تعریفی که از فطرت ارائه می‌دهند، می‌توان گفت که به نظر ایشان فطرت مختص انسانهاست. عبارت صریح ایشان این است:

و فطرت‌های الهی، چنانچه پس از این معلوم شود، از الطافی است که خدای تعالی به آن اختصاص داده بنی‌الانسان را از بین جمیع مخلوقات؛ و دیگر موجودات یا اصلاً دارای اینگونه فطرت‌هایی که ذکر می‌شود نیستند، یا ناقص‌اند و حظّ کمی از آن دارند (امام خمینی ۱۳۷۱: ۱۸۰).

این جمله کاملاً گویای این مطلب است که در بین همه موجودات، تنها انسان است که واجد این نوع فطرت است و بهره‌تام از آن دارد. لذا اینکه گفته شود به نظر امام، فطرت مختص انسانهاست سخن صحیحی است.

### بعضی از مهم‌ترین احکام فطرت

حضرت امام در بخشهای مختلف کتاب گران سنگ شرح حدیث جنود عقل و جهل و نیز در حدیث یازدهم از کتاب شریف جهل حدیث، ضمن بر شمردن بعضی از احکام فطرت، تصریح می‌کنند که این امور، برخی از احکام فطرتند و برخی از لوازم آن. به نظر ایشان از جمله فطرت‌های الهی می‌توان فطرت‌های ذیل را برشمرد: فطرت بر اصل وجود مبدأ، بر توحید، بر استجماع ذات خداوند جمیع کمالات را، بر معاد و روز رستاخیز، بر نبوت، بر ولایت، بر وجود ملائکه و روحانین، بر انزال کتب و اعلام طرق هدایت (امام خمینی ۱۳۷۱: ۱۸۲-۱۸۱؛ ۱۳۸۰: ۹۸). البته ایشان در مقام تبیین و تشریح این فطرت‌ها، صرفاً به بعضی از مهم‌ترین آنها بسنده کرده‌اند. همچنین، امام خمینی فضایل اخلاقی را از لوازم فطرت مخموره و رذایل اخلاقی را از لوازم فطرت محجوبه دانسته و ضمن بر شمردن بسیاری از فضایل (از جمله رضا، توکل، شکر، رأفت و رحمت، زهد، رفق و مدارا، خوف، تواضع، صمت و سکوت، صبر، گذشت، تسلیم) آنها را از لوازم فطرت مخموره می‌دانند. در مقابل، ایشان بسیاری از رذایل (همچون سخط، کفران، حرص، غضب، رغبت، خرق، عنف، جرأت، کبر، تسرع و شتابزدگی، استکبار، جزع و انتقام) را از لوازم فطرت محجوبه برمی‌شمارند. به نظر امام هر چیزی که انسان را در فطرت عشق به کمال مطلق که خداوند تبارک و تعالی است و

در فطرت تنفر از نقص و کاستی که غیر از حق تعالی است یاری رساند، از لوازم فطرت و از تبعات آن به حساب می‌آید (امام خمینی ۱۳۸۰: ۹۵-۹۰).

حال به بیان بعضی از مهم‌ترین احکام فطرت از جمله فطرت بر وجود مبدأ، معاد، توحید، ولایت که در کلمات امام از آنها ذکری به میان آمده، می‌پردازیم.

### ۱) اصل وجود مبدأ متعال

همان گونه که قبلاً اشاره شد، همه انسانها از هر نژاد و مذهب و قومی و با هر عادت و اخلاق و سلیقه‌ای به کمال مطلق عشق می‌ورزند و از نقص تنفر دارند. این عشق و تنفر سبب شده تا تمام حرکات و سکنات و زحمات طاقت فرسای بشر در همه ادوار زندگانی به سوی کمال مطلق باشد. البته در اینکه کمال مطلق و معشوق و محبوب کامل چیست و کیست بین مردم اختلاف وجود دارد. بعضی معشوق خویش را در سلطنت و قدرت جستجو می‌کنند و برخی محبوب خود را علم دانسته و دسته‌ای کمال خود را در تحصیل ثروت بی‌حد و حصر می‌پندارند. گروهی نیز عشق به جمال زیبا و دلربا آنان را مفتون خود کرده است. در این میان آنچه در بین همه این اشخاص مشترک است این است که هیچ یک از آنان به آنچه بدست می‌آورند قانع نمی‌شوند. کسی که کمال را در بسط نفوذ قدرت می‌بیند، به سلطنت بر یک مملکت قانع نشده و به دنبال آن است که همه جهان و بلکه سایر کرات را نیز تحت سلطه خویش درآورد. آن که اشتیاق وصال جمال دلربای یار، خواب و خوراک را از او ربوده، اگر با جمال دلرباتری روبرو شود، حداقل آن است که آن دومی را هم خواستار می‌شود. بر همین منوال است آتش شوق به ثروت و علم و امثال آن که با رسیدن به هر مرتبه‌ای طالب برتر از آن می‌شود. این شوق روز افزون حاکی از آن است که همه به دنبال کمالی‌اند که بی‌عیب و نقص است و طالب علمی‌اند که جهل به آن راه ندارد، یا خواهان سلطنتی‌اند که عجز به آن راه ندارد. بدین ترتیب معشوق همگان، کمال مطلق است و این کمال مطلق در بین همه موجودات، چه در عالم تصور و چه در عالم خیال، در تجویزات عقلیه و اعتباریه، جز ذات مقدس خداوند تبارک و تعالی نیست.

از بیانات فوق معلوم گردید که معشوق همه انسان ذات کامل مطلق است. اما این برای اصل وجود مبدأ کافی نیست. حضرت امام با استفاده از این عشق فعلی که در نهاد همه انسانها قرار داده شده، می‌گویند:

پس این عشق فعلی شما معشوق فعلی خواهد و نتواند این موهوم و متخیل باشد زیرا که هر موهوم ناقص است و فطرت متوجه به کامل است. پس عاشق فعلی و عشق فعلی بی معشوق نشود. و جز ذات کامل معشوقی نیست که متوجه‌الیه فطرت باشد. پس، لازمه عشق به کامل مطلق وجود کامل مطلق است. و پیشتر معلوم شد که احکام فطرت و لوازم آن از جمیع بدیهیات واضحتر و روشنتر است (امام خمینی ۱۳۷۱: ۱۸۴-۱۸۲).

آنچه گفته شد خلاصه‌ای از بیان امام بود که بنابر آن، فطرت انسانها بر وجود ذات کامل هستی بخش گواهی می‌دهد و این از امور بدیهیه‌ای است که محتاج استدلال و برهان نیست و چنانچه برهانی اقامه شود در واقع یاری دهنده حکم فطرت است.

با توجه به تمام آنچه بیان شد هنوز این مسأله که وجود خداوند تبارک و تعالی نه از احکام فطرت، که از لوازم آن است، مبهم باقی مانده است. همان‌طور که خود امام فرموده‌اند: لازمه عشق به کمال مطلق وجود کامل مطلق است (امام خمینی ۱۳۷۱: ۱۸۴). پس چرا وجود مبدأ از احکام فطرت محسوب شده است؟ این مطلبی است که در پایان مقاله به آن خواهیم پرداخت. ولی آنچه در این مقام می‌توان گفت این است که ما عاشق کامل مطلقیم که در عالم وجود دارد و همه انسانها بر اساس فطرت خویش تمایل و عشق به این وجود دارند و این عشق را در وجود خویش بالوجدان می‌یابند.

## ۲) توحید ذات و صفات و استجماع جمیع کمالات

حضرت امام، در بیان اینکه توحید مبدأ هستی و شمول آن ذات نسبت به همه کمالات از فطریات است، از دو طریق وارد می‌شوند: یکی همان راهی که در بیان اصل وجود مبدأ طی شد که همانا طریق عشق به کمال مطلق و فطرت اصلی است. ایشان به جهت پرهیز از تکرار، این بیان را در این مقام تطبیق نمی‌کنند، و در این رابطه می‌فرمایند: «و آن (توحید حق تعالی) نیز با توجه به آنچه در مقام اول (وجود مبدأ) ذکر شد معلوم گردد؛ ولی ما این جا به بیان دیگر اثبات آن کنیم» (امام خمینی ۱۳۷۱: ۱۸۵). دیگری از طریق فطرت تنفر از نقص است که همان فطرت تبعی می‌باشد. توضیح مطلب از این قرار است:

از جمله فطرت‌هایی که همه انسانها بر اساس آن خلق شده‌اند، فطرت تنفر و انزجار از نقص است و وجه تنفر، نقصان و عیبی است که در هر چیز معیوب و ناقص می‌یابد. بنابراین، فطرت باید

متوجه واحد و احد باشد؛ چرا که هر چیزی که کثیر باشد ناقص است و مورد تنفر فطرت، و همچنین هر چیزی که مرکب باشد آن نیز ناقص است و انسان از آن منزجر می‌باشد. پس از طریق این فطرت، توحید نیز ثابت می‌شود. البته تفکیک این دو طریق به معنای واقعی کلمه شاید چندان ممکن نباشد؛ زیرا همان طور که فطرت تنفر از نقص به تبع فطرت عشق به کمال مطلق و از توابع آن است این دو راه نیز، یکی از توابع دیگری است و نمی‌توان آنها را دو طریق مستقل به حساب آورد. البته هر یک از دو راه، به اعتبار حیثیتی خاص می‌تواند مورد توجه قرار گیرد.

تا بدین جا مشخص گردید که توحید در ذات از فطریات است. اما اینکه این ذات مستجمع جمیع صفات کمالیه است نیز به همین بیان ثابت می‌شود. یعنی همین دو فطرت اصلیه و فرعیه استجماع نسبت به جمیع کمالات و خالی بودن این ذات از جمیع نقایص را ثابت می‌کند و حضرت امام به نقل از استادشان، آیت الله شاه آبادی، می‌فرماید: «از هویت مطلقه که متوجه الیه فطرت است و در صدر سوره مبارکه<sup>۱</sup> به کلمه مبارکه «هو» اشاره به آن شده است برهان بر شش صفتی است که در دنباله آن مذکور است» (امام خمینی ۱۳۷۱: ۱۸۵). آنگاه در توضیح این مطلب، ضمن اشاره به اینکه ذات مقدس او هویت مطلقه است و هویت مطلقه باید کامل مطلقه باشد، نتیجه می‌گیرد که آن ذات مستجمع جمیع کمالات است و همین هویت مطلقه ایجاب می‌کند در عین استجماع همه کمالات، بسیط باشد یعنی احد باشد. لازمه احدیت نیز واحدیت است. بر همین اساس، او صمد است و میان تهی نیست. همچنین، به جهت همین هویت مطلقه، نه چیزی از او منفصل می‌شود و نه او از چیزی تولید می‌گردد. به علاوه، این هویت مطلقه کفو و همتایی ندارد، چرا که در صرف کمال تکرار متصور نیست (امام خمینی ۱۳۷۱: ۱۸۵).

### ۳) ولایت

به نظر امام خمینی ولایت شعبه توحید است، زیرا حقیقت ولایت فیض مطلق است و فیض مطلق ظل و سایه وحدت مطلقه است. از آنجا که فطرت اولاً و بالذات متوجه کمال اصلی و ثانیاً و بالعرض متوجه کمال ظلی است، پس می‌توان گفت فطرت متوجه ولایت نیز می‌باشد (امام خمینی ۱۳۸۰: ۹۹-۱۰۰). اینکه گفته می‌شود حقیقت ولایت همان فیض منبسط مطلق است، یعنی حقیقت محمدیه و علویه‌ای است که از آن به ظلّ الله تعبیر می‌کنند، یعنی همان فیض گسترده الهی که از

۱. منظور، سوره مبارکه توحید است.

همه مراتب حدود و تعینات خارج است. پس توجه فطرت به آن کمال مطلق در واقع توجه به آن فیض گسترده نیز می‌باشد. منتهی توجه به این فیض به تبع توجه به خود کامل مطلق است. بر همین اساس است که حضرت امام حقیقت ولایت را نیز از فطریات می‌دانند (امام خمینی ۱۳۸۰: ۹۹-۱۰۰).

#### ۴) معاد

حضرت امام، در طلیعه این بحث، ضمن اشاره به اینکه وجود روز معاد و رستاخیز از فطریات است، می‌فرماید: «و آن نیز چون دو مقام سابق با طریقه‌های بسیار و فطرت‌های عدیده ثابت شود ولی ما در این مقام به بعضی از آنها اشاره می‌نماییم» (امام خمینی ۱۳۷۱: ۱۸۶).

ایشان عشق به بقای ابدی، عشق به راحتی و آسایش و عشق به حریت و آزادی را از فطریاتی می‌دانند که جمیع انسانها بر آنها مفطور شده‌اند و معاد را از این سه طریق از جمله فطریات محسوب می‌کنند. توضیح هر یک از این سه طریق خواهد آمد. اما قبل از آن باید مشخص گردد که آیا این فطرت‌های سه گانه مستقل از دو فطرت اصلی و فرعی‌اند که کراراً در این مقاله به آن اشاره شده یا آنکه شعبه‌هایی از فطرت عشق به کمال و فطرت تنفر از نقص می‌باشند. به نظر می‌رسد عشق به بقای ابدی و جاودانگی در واقع شعبه‌ای از فطرت اصلی انسان است؛ زیرا بقا، نوعی کمال است که فطرت به آن تمایل دارد و فنا نیز نقصی است که بالطبع فطرت از آن متنفر است. به همین بیان، در مورد عشق به راحتی و آسایش و عشق به حریت و آزادی نیز می‌توان گفت این دو عشق و علاقه از مصادیق عشق به کمال مطلق و تنفر از نقصند. با این حال، امام در تحلیل فطری بودن معاد، از این سه طریق وارد شده است. شاید وجه آن این باشد که تحلیل مسأله بر طبق دو فطرت اصلی و بدون واسطه میسر نباشد و لذا در این موضوع ایشان از طریق وسایط، فطری بودن آن را ثابت کرده‌اند.

#### الف) عشق به بقای ابدی

همه انسانها عاشق جاودانگی‌اند، منتهی از آنجا که فطرت اصلیه بسیاری از مردم در حجاب ظلمت دنیا گرفتار شده، از باب اشتباه در تطبیق و مصداق، به دنیا وابستگی پیدا کرده و جاودانگی خود را در این دنیا می‌جویند و به همین جهت از مرگ متنفرند. علت تنفر از مرگ هم این است که موت را فنا می‌پندارند و به عوالم پس از مرگ و حیات ابدی ایمان پیدا نکرده‌اند. بر همین اساس، در

قلب محجوبان، موت تنفر انگیز است؛ چون فطرت، عاشق بقا و منتفر از موت است. همین عشق در واقع پیوستگی به معاد و عالم پس از مرگ است؛ چون جاودانگی این دنیا غیر ممکن است و حیات دنیایی از بین رفتنی است، پس حتماً مورد تنفر فطرت است. برای وصول به مطلوب باید مطلب دیگری نیز ضمیمه شود و آن اینکه عشق فعلی و عاشق فعلی، معشوق فعلی لازم دارد و باید معشوقهای فطرت بالفعل باشند تا فطرت به آنها متوجه باشد؛ چون متضایفین در قوه و فعل مساویند و عاشق و معشوق متضایفینند و اگر عاشق، فعلی باشد باید حتماً معشوق هم فعلی باشد (امام خمینی ۱۳۷۱: ۱۸۶؛ ۱۳۸۰: ۱۰۱). از این بیان روشن می‌گردد که عالم بقاء و نشئه ما بعد الدنیا هم از فطریات است.

#### ب) عشق به آسایش و راحتی

به نظر حضرت امام یکی از فطرت‌های الهیه که همه افراد بشر بر آن آفریده شده‌اند، فطرت عشق به راحتی است. دلیل بر این مدعی این است که اگر از هر انسانی با هر زبان و مذهب و قوم و نژاد و هر مرتبه علمی سؤال شود که این همه مشقتها و زحماتها در طول زندگانی برای چه هدفی است، همه متفقاً به صراحت خواهند گفت: همه برای راحتی است. آسایش و راحتی نهایت آرزوی هر فردی است. همه می‌خواهند به زندگی‌ای برسند که هیچ رنج و مشقتی در آن نباشد. اشکال اینجاست که ابنای بشر در یافتن مصداق آن به خطا افتاده‌اند و اکثر آنان راحتی خود را در چیزی جستجو می‌کنند که آسایش دائمی بر آنها ندارد. مسلم است که جایگاه راحتی مطلق این جهان نیست. هر نعمتی در این عالم با رنجهای طاقت‌فرسا همراه است. بنابراین در این عالم نمی‌توان به وصل این معشوق رسید.

عشق فطری بالفعل، در همه افراد بشر وجود دارد و ضروری است که عاشق و معشوق در قوه و فعلیت تساوی داشته باشند. بنابراین معشوق نیز فعلیت دارد. یعنی الزاماً در عالم هستی، عالمی هست که در آن راحتی و آسایش همراه درد و رنج نیست و آسایش مطلق در آن یافت می‌شود. این دار فقط عالم کرامت ذات مقدس است که همان معاد است (امام خمینی ۱۳۷۱: ۱۸۶).

### ج) عشق به آزادی و نفوذ اراده

یکی دیگر از فطرت‌های انسانی که در سلسله بشر وجود دارد عشق و تمایل به حریت و آزادی مطلق است که نفوذ اراده یکی از شئون آن می‌باشد. انسانها می‌خواهند هر کاری را که خود در نظر دارند انجام دهند و تمایل دارند هیچ مزاحمی در مقابلشان نباشد و هیچ مانعی در برابرشان یافت نشود. بلکه بالاتر، آنان علاقه دارند همه چیز تحت اراده خودشان باشد و همه امور بر طبق میل آنان پیش برود. روشن است که نمی‌توان چنین آزادی و اراده نافذی در این عالم داشت، زیرا موانع زیادی در برابر انسانها وجود دارد که طبایع انسانی از اینکه تحت سلطه آنها قرار گیرند، ابا می‌کنند. بدین ترتیب، فطرت انسانی اقتضای آن را دارد که حاکم علی الاطلاق و فعال مایشاء باشد. این نحوه آزادی و نفوذ اراده و سلطنت جز در عالم ما بعد الطبیعه، که بهشت اهل طاعت است، یافت نمی‌شود. از طرف دیگر - چنانچه بارها اشاره شد - این عشق فعلی بدون معشوق فعلی ممکن نمی‌شود، پس به حسب فطرت انسان توجه به معاد و عالم آخرت دارد (امام خمینی ۱۳۷۱: ۱۸۷).

### چند نکته

۱. آنچه از احکام فطرت بیان شد به تفصیل در کلمات حضرت امام وارد شده ولی در مورد برخی از احکام فطرت، ایشان صرفاً به ذکر آنها پرداخته و شرح و توصیف آن از سایر موارد (مثل نبوت و ارسال رسل و انزال کتب و ملائکه و روحانیین) معلوم می‌گردد. البته تبیین فطری بودن نبوت تا حدی آسان‌تر از فطری بودن ملائکه است. واقعاً چگونه می‌توان ملائکه و بعضی منازل آخرت را به عنوان امور فطری و از احکام فطرت پذیرفت؟ با توجه به تفسیری که ایشان از فطرت دارند و انسان را دارای دو فطرت اصلی عشق به کمال و فطرت فرعی تنفر از نقص می‌دانند چگونه می‌توان مسئله ملائکه و روحانیین را به این دو فطرت برگرداند. حل این معضل، مشکل به نظر می‌رسد.

۲. همان‌گونه که سابقاً اشاره شد، ایشان فضایل اخلاقی را از لوازم فطرت مخموره و رذایل اخلاقی را از لوازم فطرت محجوبه می‌دانند. تفسیر و توجیه فضایل و رذایل اخلاقی از این منظر نیروی محرکه قوی برای برداشتن گامهای عملی به سوی آراسته شدن به فضایل و پیراستگی از رذایل است و این روش، بحثهای اخلاقی حضرت امام را از بسیاری از کتب اخلاقی بزرگان این فن ممتاز می‌کند. چه آنکه خود ایشان در مقدمه کتاب شریف شرح حدیث جنود عقل و جهل

می‌فرماید: «این نحو تألیف علمی را در تصفیة اخلاق و تهذیب باطن تأثیری بسزا نیست، اگر نگوییم اصلاً و رأساً نیست» (امام خمینی ۱۳۸۰: ۱۲) و نیز در همان مقدمه می‌فرماید:

کتاب *احیاء العلوم* که تمام فضلاء او را به مدح و ثنا یاد می‌کنند و او را بدء و ختم علم اخلاق می‌پندارند به نظر نویسنده در اصلاح اخلاق و قلع ماده فساد و تهذیب باطن کمکی نمی‌کند، بلکه کثرت ابحاث اختراعیه و زیادی شعب علمیّه و غیر علمیّه آن و نقلهای بی فایده راست و دروغ آن انسان را از مقصد اصلی باز می‌دارد و از تهذیب و تطهیر اخلاق عقب می‌اندازد (امام خمینی ۱۳۸۰: ۱۳ و ۱۲).

۳. ایشان بعضی از احکام فطرت را برمی‌شمارند که ممکن است به نظر برسد این احکام در عرض دو فطرت اصلی و تبعی است که کراراً به آن اشاره شده است، ولی آنچه از مجموع کلمات ایشان بدست می‌آید این است که همه احکام فطرت به این دو فطرت رجوع می‌کنند. چنانچه خود ایشان به این مطلب تصریح کرده‌اند: «و آن دو فطرت، اصل و پایه جمع فطریاتی است که در انسان مخمّر است و دیگر فطریات، شاخه‌ها و اوراق آن است» (امام خمینی ۱۳۸۰: ۷۶). از جمله این فطریات، فطرت احترام عظیم و منعم، فطرت عشق به راحتی، فطرت عشق به جاودانگی، فطرت حریت و نفوذ اراده را می‌توان نام برد.

۴. در دیدگاه کسانی که فطرت را از جنس آگاهی و علم و خواسته‌ها و گرایش می‌دانند، علم به بدیهیات نیز از جمله فطریات خواهد بود، اما بنا بر دیدگاه حضرت امام که فطرت را علی الظاهر صرفاً از جنس گرایش‌ها و خواسته‌ها می‌دانند، علم به بدیهیات مثل استحاله اجتماع نقیضین و ارتفاع نقیضین داخل فطریات نخواهد بود.

۵. در نظر امام خمینی فشارها و زحمات و عذابهای برزخی و قبری و عذابهای عالم آخرت وسیله‌ای برای تطهیر فطرت از حجابها و کدورتهاست. کسی که در این دنیا برای اصلاح نفس خود کوشش کند و نگذارد نور فطرتش خاموش گردد و رذایل را از خود دور کند دیگر محتاج این عذابها نیست، ولی چنانچه در این جهت کوتاهی به خرج دهد، در مرحله اول به وسیله عذابهای برزخی تطهیر شده و در ظل عنایات شیعیان - علیهم السلام - می‌تواند به مقام موعود خود برسد. ولی اگر ریشه اخلاق فاسده و ظلمتهای نفسانی به کلی زایل نشد در مرحله بعد در عذابهای روز قیامت واقع شده و تحت فشارهای بیشتری قرار می‌گیرد تا بلکه کار به عذاب سخت جهنم منتهی نشود. سرانجام چنانچه در این مواقع هولناک نور فطرت غلبه نکند کار منتهی به



جهنم شده و اگر آن نیز ثمری نداشته باشد کار انسان به خلود در جهنم ختم خواهد شد (امام خمینی ۱۳۸۰: ۱۵۹-۱۶۰). البته به نظر ایشان، اخلاق ذمیمه و رذیله در این عالم نیز انسان را اذیت می‌کند، لکن چون نفس در غلاف طبیعت است از ملکوت خود غافل است و در نتیجه انواع فشارهای موجوده در باطن نفس خویش را احساس نمی‌کند (امام خمینی ۱۳۸۰: ۱۵۹).

۶. آخرین نکته و مهم‌ترین آنها بررسی تعبیرات مختلف حضرت امام در احکام فطرت است. به طور کلی، امام در تبیین فطری بودن مبدأ، توحید، ولایت، معاد چهار تعبیر مختلف بکار برده‌اند: گاهی تعبیر ایشان این است که وجود اینها فطری است. مثلاً، در ابتدای بحث معاد می‌فرماید: «در بیان آنکه وجود یوم معاد و روز رستخیز از فطریات است که تخمیر در خمیره بشر گردیده» (امام خمینی ۱۳۷۱: ۱۸۶). در جای دیگری آورده‌اند که علم به اینها فطری است. به عنوان نمونه در آخر شرح حدیث یازدهم می‌گوید: «تا اینجا معلوم شد که علم به مبدأ و کمالات و وحدت آن و علم به یوم معاد و عالم آخرت از فطریات است» (امام خمینی ۱۳۷۱: ۱۸۷). همچنین در بعضی موارد می‌گویند که ایمان به اینها فطری است. از باب مثال، در کتاب شریف شرح حدیث جنود عقل و جهل اینطور می‌فرماید: «پس انسان به حسب فطرت، مؤمن به نشئه غیبیه است» (۱۳۸۰: ۱۰۳) و نیز در موارد متعددی توجه به این امور را فطری می‌دانند. به این عبارت توجه کنید: «و جز ذات کامل معشوقی نیست که متوجه‌الیه فطرت باشد» (امام خمینی ۱۳۷۱: ۱۸۴).

حال مسأله این است که آنچه فطری است و از فطریات محسوب می‌شود وجودشان است یا علم به آنها یا ایمان به آنها و یا توجه به آنها؟ آیا اساساً می‌توان گفت همه این تعبیر صحیح است و همه از فطریاتند؟ آیا می‌شود به نوعی بین این کلمات جمع کرد یا خیر؟

مسئله‌ای که می‌توان گفت وجود این امور از فطریات است؛ زیرا فطرت در نگاه حضرت امام عشق به کمال مطلق و تنفر از نقص است و وجود اینها در واقع، معشوق است و روشن است که معشوق غیر از عشق و عاشق است. خود ایشان بر این نکته تأکید داشته‌اند عشق فعلی، معشوق فعلی لازم دارد. پس وجود این امور خارج از دایره فطرت است. توجیهی که برای این بیان می‌توان ذکر کرد این است که حضرت امام در واقع می‌خواهند با تمسک به فطرت، وجود این امور را ثابت کنند. چنانچه در بعضی مواضع، خود ایشان به این نکته تصریح کرده‌اند. «پس، از این دو فطرت، که فطرت تعلق به کمال و فطرت تنفر از نقص است، توحید نیز ثابت شد» (امام خمینی ۱۳۷۱: ۱۸۵). پس

فطرت طریقی برای اثبات وجود مبدأ، توحید، ولایت و معاد است، نه آنکه وجود آنها خود از فطریات باشد.

حال آیا می‌توان ادعا کرد که علم به مبدأ و توحید و معاد از فطریات است؟ اگر چنانچه گفته شود فطرت در دیدگاه امام همان دو فطرت اصلی و تبعی است، یعنی عشق به کمال مطلق و به تبع آن انزجار از نقص، دیگر فطرت متضمن دریافته‌ها و آگاهیها نیست بلکه صرفاً از جنس تمایلات و گرایشهاست. پس علم به این امور نمی‌تواند از فطریات باشد. بله، می‌توان گفت علم به مبدأ و معاد و توحید و ولایت از لوازم فطرت است، زیرا عشق و علاقه به این امور متفرع بر علم و آگاهی اولیه نسبت به آنهاست و وقتی این تمایل در نهاد بشر وجود دارد، حکایت از آن می‌کند که علم به آنها نیز وجود دارد. پس بدین جهت می‌توان مدعی شد علم به مبدأ و معاد و توحید و ولایت از لوازم فطرت است. اما اینکه تعبیر به فطری بودن ایمان به معاد کرده‌اند نیز باید به گونه‌ای توجیه شود؛ زیرا فطرت عبارت از همان عشق و تنفر است و ایمان عبارت از باور قلبی. روشن است که تمایل و علاقه متفاوت با باور قلبی است. مگر اینکه ایمان را به عشق تفسیر کنیم که این نیز بعید به نظر می‌رسد. در این مورد نیز می‌توان ادعا کرد ایمان و باور قلبی به این امور از لوازم فطرت است چرا که اگر باور قلبی به آنها نباشد عشق مفهومی ندارد.

همین مشکل به گونه‌ای کم رنگ‌تر درباره تعبیر «توجه» نیز وجود دارد و باید آن نیز به نوعی توجیه شود. شاید صحیح‌تر آن باشد که گفته شود: در نهاد انسان عشق به مبدأ و معاد و توحید و ولایت قرار داده شده و این معنای فطرت است. و بر این اساس می‌توان وجود آنها را ثابت کرد و علم به آنها را در همه انسانها به نوعی پذیرفت و ادعا کرد که همه افراد بشر نسبت به این امور مؤمنند و به آنها توجه دارند، به شرط آنکه فطرتشان گرفتار حجابهای ظلمانی و کدورت‌های دنیایی نشود. والله العالم.

### منابع

- قرآن کریم.
- احسانی، ابن ابی جمهور. (۱۴۰۳) *عوالی اللئالی*، قم: مطبعة سیدالشهداء.
- امام خمینی، سید روح‌الله. (۱۳۷۳) *ره عشق*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار خمینی، چاپ چهارم.
- \_\_\_\_\_ . (۱۳۷۱) *شرح چهل حدیث*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ دوم.

- \_\_\_\_\_ . (۱۳۸۰) شرح حدیث جنود عقل و جهل، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س). چاپ پنجم.
- بحرانی، سید هاشم. (۱۳۴۴) البرهان فی تفسیر القرآن، تهران: چاپخانه آفتاب، چاپ اول.
- کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۳۸۸) الاصول من الکافی، دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم.
- مطهری، مرتضی. (۱۳۸۲) مجموعه آثار استاد شهید مطهری، تهران: انتشارات صدرا، چاپ دهم.

.....

This document was created with Win2PDF available at <http://www.daneprairie.com>.  
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.